

فرج سرکوهی

رفته و با گردش زمانه جای خود را به دیگری داده‌اند. هر بار که یکی از انواع هنری نقش اصلی و کارکردهای متعدد را برعهده می‌گیرد، برای تحقق کارکردهای گسترده، امکانات درونی خود را توسعه داده، استعدادها، خلاق و بارآور را جذب و به غنا و تکاملی خیره‌کننده می‌رسد. در ایران پس از اسلام، برخلاف اروپا، تنها شعر است که فراتر از حد شناخته، یک تنه نقش اصلی و هدایت‌کننده را در میان دیگر انواع هنری، ایفا می‌کند. شعر کلاسیک ما، تمامی فرهنگ و هنر ما است. تمدن ایران پس از اسلام تا عصر قاجاریه، به دلیل گرایش‌های تمرکزگرای داخلی و هجوم مداوم اقوام خارجی تمدنی است مبتنی بر "گسست". نظام اجتماعی، به علت بی‌ثباتی، هرگز نمی‌تواند شکل پایایی به خود بگیرد. از همین رهگذر و به همین دلیل، آن انواع هنری که برای شکوفایی نیازمند تمدنی پایا هستند، چون نقاشی،

انواع هنری و ادبی چون شعر، داستان، موسیقی و... صورتهای پایداری هستند که جامعه تجربه عمومی خود را با بهره‌گیری از خلاقیت فردی در آنها متبلور کرده و زمانه را بدانگونه که به اندیشه و احساس آدمی دریافت می‌شود، بیان می‌کنند. آدمیان در اثر هنری و با آن از موقعیت خود آگاهی یافته و به احساس، عاطفه و اندیشه خویش شعور می‌یابند. آثار ادبی و هنری، تداوم فرهنگی جامعه را ممکن کرده و به یاری آنهاست که فرهنگ آموزشی و فرهنگ‌پذیری حاصل می‌شود. هنر و ادبیات عرصه خلاقیت آزاد فرد و تجلی روان جمعی است و با پذیرش و ایفای چنین کارکردهای گسترده‌ای است که زنده می‌مانند و با خلق مداوم و نوآوری پیوسته تعالی می‌یابند. چگونگی تحقق این کارکردها می‌تواند سمت و سوهای متفاوت به خود بگیرد اما هنر و ادبیات با تحقق آنهاست که رشد می‌کند و خلاقیت فردی را از فرد آدمی به

وقتی عجم به زبان پارسی زنده می‌شد، شعر همه غنا و نفوذ خود را که از دوره "بوی حوی مولیان" در دربارها آغاز کرده بود، به توده‌ها می‌بخشید. در همان زمان گاروان حله ظرافت جاندار شعر فارسی را از سیستان به ملک جفانیان می‌برد و چند سده بعد، قند پارسی که به بنگاله می‌رفت، بیش از آنکه قصد شکرشکن کردن طوطیان هند را داشته باشد، بر سیطره و حوزه نفوذ خود می‌بالید. آن خاورشناس انگلیسی که نام ایران برایش یادآور مردمی بود که به زبان شعر سخن می‌گویند، در واقع نفوذ شعر فارسی را در بین مردم نشان می‌داد که از بس شعر خوانده و شنیده بودند، زبان شعر را می‌دانستند. جنون نسیم شمال، توانایی بهار و سنت شکنی نیما همه در این راه صرف شد که نفوذ و غنای شعر فارسی برجای بماند. اینک چند دهه پس از نیما آن نفوذ و غنا را چه می‌شود؟ آیا شعر که قدیم‌تر از نثر است، کارکرد و تاثیر حادویی خود را از دست می‌دهد و عرصه دیرپای اقتدار خود را وامی‌نهد؟ مقاله حاضر به نفوذ و غنا و امور دیگر مربوط به شعر می‌پردازد.



معماری، و... جز در دوره‌های کوتاه، پا نمی‌گیرند، هرچند در این میان، نقش بازدارنده منع ایدئولوژیکی نظام فکری حاکم در مورد موسیقی و نقاشی را نباید نادیده انگاشت. شعر، اما، هنری شفاهی بود که می‌توانست در هر شرایطی، سینه به سینه و از نسلی به نسل دیگر منتقل شود. عقب افتادگی و درهم پاشیدگی مداوم نظام اجتماعی، سبب رشد شعر فارسی شد و شعر که به‌تنهایی کارکردهای تمامی هنرها را تا عصر جدید بردوش کشید و برای ایفای وظایف گسترده‌ای که جامعه از او می‌طلبید مدام بر شاخه‌های پر بار و غنای خود می‌افزود. شعر فارسی در زبان و با زبان دری تکامل یافت. بار تمامی تجربه عاطفی و جهان‌نگری قوم ایرانی را بردوش گرفت و همراه با زبان به یکی از مولفه‌های وحدت فرهنگی و ملی ما تبدیل شد. شعر چون تبلور

تاریخ و جامعه گسترش می‌دهد. شعر فارسی در گذشته تمامی کارکردهای هنر و ادب را، یک‌تنه و به‌تنهایی بردوش داشته، فرهنگ‌ساز و فرهنگ‌آموز، عرصه بارآورترین خلاقیت‌ها بوده است و چرا یک‌تنه؟

در هر دوره‌ای از تاریخ، جامعه، متناسب با قانونمندیهای خود متعین هنر و شرایط اجتماعی و فرهنگی، یکی از انواع هنری و ادبی در میان دیگران نقش اصلی را برعهده گرفته و نه تنها دیگر هنرها، که حتی گاه فکریه فلسفی، سیاسی و... را هدایت می‌کند. عواملی که سبب رشد یکی از انواع می‌شود را باید علاوه بر گرایش‌های خود متعین هنر، در سطح تکامل جامعه، کیفیت صف‌بندی نیروهای اجتماعی، ترکیب و روان جمعی مخاطبان، سطح رشد تکنولوژی و ابزار بیان و... جستجو کرد. در تاریخ هنر اروپا گاه نقاشی، گاه معماری، گاه موسیقی، گاه داستان و گاه... نقش اصلی را برعهده گرفته از دیگران فراتر

تکرار، فرمالیسم و فرایند رخوت شعر فارسی

اندیشه و احساس ملت ما، در تمامی تاریخ پرفراز و نشیب و آن گسست مداوم، تداوم فرهنگی و از این رهگذر هویت ملی ما را حفظ کرد. ایرانیان در شعر و با شعر فرهنگ می‌آموختند و شعر بر زمینه کارکردهای متعدد و گسترده خود افقهای تازه‌تری را می‌گشود. جامعه از او بیشتر می‌طلبید و او، با جذب بهترین استعدادها، ملی، خود را تکامل می‌بخشید. اماراز شکوفائی و خلاقیت سرزنده شعر فارسی تنها در این نبود. شعر کلاسیک با مردم، در تمامی سطوح فرهنگی پیوندی تنگاتنگ و بر آنها نفوذی ژرف داشت. نفوذ آن در مردم با عرفان، گاه تاحد مذهب، و با حماسه ملی، گاه تاحد احساس هویت ملی عمق می‌گرفت. پربراه نیست اگر بگوئیم که کارکردهای متعدد و گسترده و نفوذ عمیق بین مردم، زمینه‌ساز خلاقیت و حیات سرزنده شعر کلاسیک ما بود.

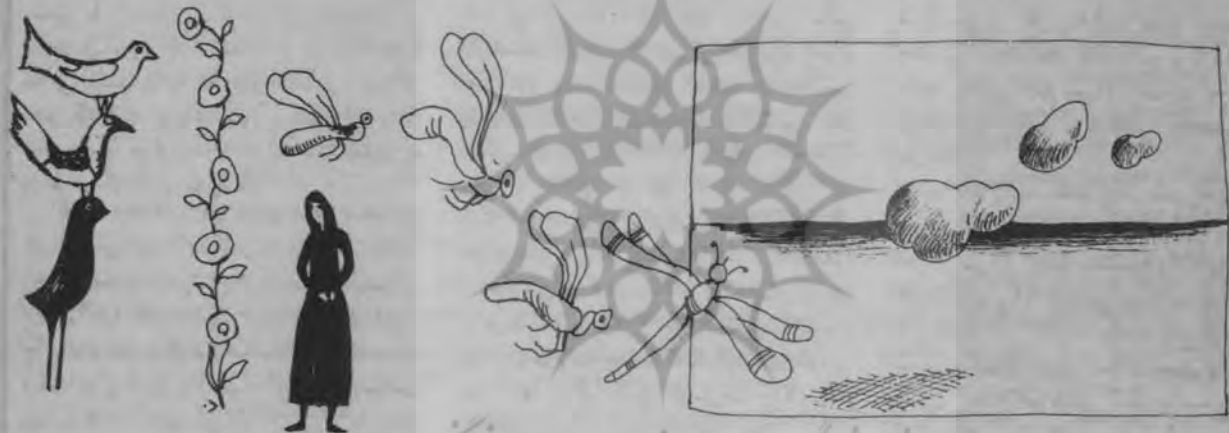
از صفویه به بعد انحطاط فرهنگی آغاز و

انقلاب مشروطه اشاره‌ای بود به آغاز درهم‌پاشی جامعه سنتی. جامعه نو شده بود و از شعر زبان و ساخت نو، اندیشه و احساس تازه طلب می‌کرد. در پاسخ به این نیاز کسانی چون دهخدا، بهار، عشقی، فرخی و نسیم شمال پدید آمدند که شعرشان، چون پیشینیان تاریخ اجتماعی و بیانگر تجربه عمومی، روان جمعی و البته خلاقیت فردی بود. اینان هرچند از نظر ارزش هنری، جز بهار، با قله‌های بزرگ شعر کلاسیک فاصله بسیار داشتند، اما شعرشان اگرچه نه در سطح گذشتگان، تاحدی در میان مردم نفوذ داشت. با این تحول و به برکت این نوآوری‌ها بود که شعر توانست با زمانه هماهنگ شده، کارکردهای خود را حفظ و به برکت خلاقیت و نوآوری زنده بماند.

از دوره رضاشاه و پس از آن بویژه از سال ۴۱ به بعد تحول در ساختار جامعه به نابودی بافت سنتی آن می‌انجامد. سرانجام ایران

می‌شود و چنان با زمانه هماهنگ که در اوج بحرانی که می‌توانست "راه نظر" را بر شعر ببندد، کارکردهای سنتی شعر فارسی را تاحد زیادی متحقق کرده و با ایفای وظایف و نقضهایی که تاریخ و زمانه فرا راه او قرار داده بود در جهات بسیاری خود را تکامل می‌بخشد. شعر فارسی، هنوز تاریخ اجتماعی، تبلور روان جمعی و جز "زنده و موثر فرهنگ ما است اما در میان مردم نفوذی درخور نیافت و تاثیر آن به روشنفکران و اهل کتاب، که در جوامع پیرایونی و عقب افتاده هر روز لاغرتر می‌شدند، محدود شد.

شعر کلاسیک بر دو پایه "کارکردهای گوناگون" و "نفوذ مستقیم" در میان مردم آن مقام رفیع و آن امکان خلاقیت و نوآوری مداوم را به دست آورده بود. شعر پس از نیما تا سال ۵۷ یکی از این پایه‌ها یعنی نفوذ مستقیم را از دست داد. این پدیده، آنطور



نیز به کشورهای بیژمونی جوامع صنعتی می‌پیوندد. بار دیگر زمانه دگرگون شده، ضرورت‌های تازه‌ای فرا راه شعر فارسی قرار می‌دهد. نیمای افسانه، که همان‌تنیسیم انقلاب مشروطه را در سر داشت دیگر به کار نمی‌آید و می‌میرد، شعر با بحران روبه‌رو می‌شود. برای حفظ کارکردهای گسترده و با امید نفوذ در میان مخاطبان نو، نیمای دیگری سر بر می‌آورد و طرحی نو درمی‌افکند. شعر نیما بسیاری از کارکردهای شعر فارسی را که سبب غنای آن بود تحقّق بخشیده و چنان زمانه را تصویر می‌کند که می‌توان تاریخ فرهنگ و جامعه‌شناسی هر دوره را براساس آن نوشت. پس از او نیز شعر نو یا شعر نیمایی، یکی از پایه‌های تکامل و غنای شعر فارسی یعنی کارکردهای گسترده را حفظ و چون هنر اصلی و هدایت‌کننده، تاریخ و تجربه ملی را تصویر می‌کند. ... شعر نیمایی بویژه در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ چنان از فرمالیسم دور

جنبش‌های مردمی به رکود کشیده می‌شود. به دلایل بسیار شعر فارسی به انحطاط "سبک هندی" می‌رسد که گرایش به فرمالیسم آن نشانه آن بود که شعر فارسی قابلیت و امکان تحقّق برخی از کارکردهای خود را از دست داده است. دوره "بازگشت ادبی"، که پس از سبک هندی و با شناخت ناتوانیهای آن، کوشید پیرایه شعر فارسی را بدان بازگرداند، ضعیف‌تر از آن بود که به سایه‌روشنیهای دوره "خراسانی" و عراقی نزدیک شود. جامعه چنان تغییر نکرده بود که شرایط زایشی نو و یا نوآوری بدیع را امکان‌پذیر کند. شعر دچار بحران بود اما کمبود آن احساس نمی‌شد چرا که بافت سنتی و به تبع آن نیاز زمانه دگرگون نشده بود و ابعاد گسترده شعر کسانی چون فردوسی، مولوی، سعدی، حافظ و... چنان بود که هماهنگ و پاسخگو به ضرورت‌های زمانه چون جز "زنده و معاصر حیات فرهنگی به کار می‌آمدند.

که عده‌ای گمان می‌برند به دلیل درهم شکستن قالبهای کهنه و ارائه قالبی نامانوس نبود چرا که شعر کسانی که همچنان بر قالبهای کهنه پای می‌فشردند، نیز نتوانست به میان مردم راه یابد. علل مساله در جای دیگری نهفته بود که نه تنها بر شعر که بر دیگر انواع هنرها نیز عمل می‌کرد. ایران هرچند صنعتی نشده بود اما دیگر آن جامعه سنتی گذشته نبود. بسیاری از نمودهای جوامع جدید و صنعتی، به صورت‌های کژدیسه یا راستین پدید آمدند. از این رهگذر انواع دیگر هنری رشد کردند. داستان‌نویسی، تئاتر، نقاشی، گرافیک، سینما، موسیقی و... هر یک توانستند بخشی از استعدادهای خلاق را، که بیشتر از این به شعر جذب می‌شدند، جلب کنند. شعر دیگر تنها هنر موجود نبود، اما عامل موثرتر و مهم‌تری نیز در کار بود. وسایل ارتباط جمعی توده‌گیر، رادیو، تلویزیون، مطبوعات، "هنر-کالا" یا "هنر

عوام" را به جای فلکلور و هنر اصیل و خلاق نشانند. مخاطبان انبوه به میدان آمده بودند که پسندی ساده ابتدایی و مبتذل داشتند. هنر - کالا، محصولی کلیشهای، ساده، تکراری و فاقد اصالت و خلاقیت بود. به صورت انبوه و برای مصرف انبوه تولید می شد. در آن تاثیر لحظه‌ای، جذابیت آنی بر اثر ماندگار و عمق غلبه داشت. با پیدایش هنر - کالا نه تنها شعر که موسیقی، نقاشی، سینمای اصیل و خلاق و .. نیز از مردم دور و منزوی شدند. هنر - کالا، که بر زمینه هجوم توده‌ها به هنر به وجود آمده بود، نفوذ هنر را در میان توده‌ها تقلیل داد.

از دست دادن نفوذ در میان مردم، گرچه برای شعر فارسی فاجعه‌ای بود گریزناپذیر، اما شعر تا دهه‌های ۴۰ و ۵۰ نتوانست با ایفای دیگر کارکردهای گذشته خود، هنری زنده و خلاق و بارآور باشد. شعر تاریخ اجتماعی و هنر اصلی ما بود و هدایت دیگر هنرها را برعهده داشت. فرهنگ و روان جمعی ما را بیان می کرد و در تحولات آن بیشترین سهم را داشت. از نیما تا بعد، تمامی نسلهای ما با شعر شگفتند، در آن نفس کشیدند و بالیدند. روشنفکران ما با شعر شروع می کردند و در مراحل بعدی به راههای گوناگون می رفتند.

اگرچه دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شاهد شکوفایی شعر فارسی بود اما پس از ۵۷ شعر ما در زبان و محتوا، در ساخت و معنا به بحرانی دچار آمده که نه تنها آن را از شکوفایی، نوآوری و سرزندگی باز داشت که در مقایسه با دیگر انواع هنری و ادبی، که در این سالها رشد کردند، سترون و تکراری می نماید. اگر این بحران ادامه یابد، شعر فارسی که با از دست دادن ناگزیر نفوذ مستقیم بر مردم، تاجد زیادی ضربه خورده است، کارکردهای گسترده و چند سویه پیشین و بسیاری از مخاطبان خود را نیز از دست خواهد داد. بن بست در اندیشه و احساس، تکرار در زبان و ساخت، گرایش به فرمالیسم در زمانه‌ای رخ می دهد و به جان شعر ما افتاده است که جامعه، اگر نه در ساختارهای بنیادین مناسبات اقتصادی طبقاتی، که در بسیاری از زمینه‌ها، بویژه در فرهنگ عمومی، ارزشها، آرمانها و روان جمعی، چنان متحول شده است که گاه به رحمت از گذشته باز ساختنی است.

اگر شعر نتواند کارکردهای گذشته را متحقق کند بناگرم باید از یک بیماری سخن گفت چرا که اگر بپذیریم یکی از دلایل مهم شکوفایی شعر فارسی در ایفای این کارکردها بوده است، و انهدان آن جز رکود نتیجه‌ای نخواهد داد. طرح و آسیب شناسی این بیماری

شاید که هنوز زود هنگام باشد. اما یک دهه بی حالی و کسالت و تکرار، تب و سرفه‌ای ده ساله، گرچه می تواند نشانه‌های یک سرماخوردگی زودگذر باشد، می تواند علائم عفونتی فراگیر هم باشد که بیمار را از پای درمی آورد. اگر چنین باشد "همکاری حروف سربی / اندیشه حقیر را نجات نخواهد داد" (فروغ فرخزاد). از سر احتیاط هم که شده، بهتر است فقر شعر را در محله‌های فرهنگی، در مجموعه شعرهای کم رنگی که به قدرت چاپ می شوند، در محفلها و در فرمالیسمی که به بهانه ایجازگرایی به جعل موج و مکتب برخاسته و حتا در همین چند شعر ناب و اصلی که از بزرگان در این سالها به چاپ رسیده، کمی جدی تر بگیریم.

در دهه اخیر درخشان ترین چهره‌های شعر دهه‌های ۴۰ و ۵۰، از یکی دو کار والا که بگذریم، جز تکرار اندیشه و احساس همان سالها و یا همان زبان و ساخت، کار درخشانی ارائه ندادند. دیگر شاعران ما، بی اغما به آنکه زبان بزرگان، تمامی کارائیهای خود را متحقق کرده و برای دوران نو، ابزار بیان مناسبی نیست، به رونویسی مشغولند. شعر ما در برابر دگرگونی روان جمعی، در برابر نیاز زمانه به بیان، احساس، زبان و ساختی درخور تاریخ معاصر، در برابر خلاقیت و نوآوری، بسرعت در حال عقب نشینی است. شعر ما یا هنر - کالا نفوذ در مردم را از دست داد و اگر همتیار نباشیم با فرمالیسم و تکرار، با رونویسی و بیت - پردازیهایی رایج چه بسا که کارکردهای خود را نیز وانهد و اگر چنین شود زمینه خلاقیت و شکوفایی آن از دست خواهد رفت.

در یک دهه رخوت شعر، آثار هنرهای دیگر رشد کرده‌اند! چه بسا که تاریخ اجتماعی و فرهنگی ما را از این پس نه شعر که موسیقی و سینما، داستان و زمان و ... روایت کنند. بحران شعر فارسی در دهه اخیر، نه تنها بحران فقر بیشتن و محتوا که بحران زبان و ساخت است و در گوشه و کنار دلایل گوناگونی برای آن ذکر می شود. گروهی بر آنند که سانسور، خودسانسوری، کمبود کاغذ، پسندهای قالبی ویراستاران و سردبیران در این راه موثر بوده‌اند، بی آنکه تاثیر عواملی از این دست را انکار کنیم پرسیدنی است که اگر قرار بود در شعرهای چاپ نشده تحولی رخ داده باشد، چرا اثر آن در ساخت و زبان شعرهای چاپ شده، دیده نمی شود. آرمان - زدائی و سرخوردگی ناشی از شکست اجتماعی، توان آدمی را می فرساید و در برخی از مقاطع تاریخی می تواند شاعر را از جستجو و شعر را از نوآوری تهی کند و گاه نیز برعکس عمل

می کند. فریاد کشیدن در میان مخاطبانی انگشت شمار، محفل گزائی و رکود حرکت‌های فرهنگی و خیزش‌های اجتماعی، بی شک می تواند شاعر را به انزوا و شعر را به ملال دچار کند. فقر فرهنگی و بینشی، قطع ارتباط با فرهنگ جهانی، بی شک می تواند دامنه تجربه عاطفی و حسی را محدود و شاعر را به تکرار و شعر را به مدار بسته بازی الفاظ براند. اما شاید که دلایل دیگری نیز در کار باشند که در نگاه اول به چشم نمی آید. کاوش در قلمرو "دردشناسی شعر" وظیفه نقد ادبی ما است. اما نقد ادبی شعر که در دهه‌های ۴۰ و ۵۰، با همه ضعفهایی که داشت، توانسته بود بر شعر ما اثری بارآور داشته باشد، از سال ۵۷ به بعد به سرگیجه دچار آمده و بر اثر ضربه به مرض فراموشی گرفتار و نه تنها نیما که حتا دستاوردهای دهه‌های ۴۰ و ۵۰ را نیز از یاد برده است. شعر دهه اخیر کارکردهای خود را و نهاده و نقد شعر نیز همراه با آن، به فرمالیسم و تکرار دچار شده است. نقل جملاتی از نقدهای گنگ رایج و با ابماتی از شعر بحران زده برای اثبات مدعا جز برانگیختن خشم و دشمنی دردی را دوا نمی کند.

حوادث زمانه، ظاهرا، در شعر راه یافته‌اند تا شعر بتواند با زمانه همراه و کارکردهای شعر فارسی را تحقق بخشیده و از این رهگذر تکامل یابد. اما چه کسی می تواند نشانه‌ای از نوآوری را در زبان و ساخت شعر دهه اخیر بیابد و آن را چون نشانه تحول و تکامل، چون نشانه هماهنگی با زمانه و تحقق کارکردهای شعر فارسی طرح کند. شاعران ما، با همان اندیشه و احساس، با همان قالب گذشته، حال را تجربه می کنند و با همان ساخت و زبان به تصویر آن دل خوشند. چنین است که تکرار و فرمالیسم، دو جریانی که شعر دهه اخیر را از شکوفایی باز داشته، فرآیند "تقلیل شعر فارسی" را شدت می بخشند.

نسل نو هنوز به میدان نیامده است، نسلی که باید اگر بتواند زبانی درخور زمانه بیابد و ساختی مناسب تاریخ معاصر. و ما چه سرمشقی را پیش روی او نهاده‌ایم؟ شعر دهه اخیر با و نهادهای کارکردهای پیشین شعر فارسی و جایگزین کردن فرمالیسم و تکرار به جای آن به بحران رسیده است و نفوذ خود را حتا در میان روشنفکران بتدریج از دست می دهد. "از شعر گریزی نیست" و هم از این روست که در برابر فقر آن و یا حتا اندکی رخوت در آن، باید که برآشوبیم و ببندیشیم.